



## Relativism of Values and De Se Attitudes

Peyman Jabbari<sup>1✉</sup>  Mohsen Javadi<sup>2</sup>  Muhammad Legenhausen<sup>3</sup> 

1. PhD Student in Moral Philosophy, Department of Ethics, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran. E-mail: [p.jabbari@stu.qom.ac.ir](mailto:p.jabbari@stu.qom.ac.ir)

2. Professor of the Department of Ethics, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran. E-mail: [javadi-m@qom.ac.ir](mailto:javadi-m@qom.ac.ir)

3. Professor of the Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran. E-mail: [legenhausen@yahoo.com](mailto:legenhausen@yahoo.com)

### Article Info

**Article type:**  
Research Article  
(P 35-56)

**Article history:**

Received:  
23 May 2022

Received in revised form:  
18 June 2022

Accepted:  
21 June 2022

Published online:  
28 January 2022

### ABSTRACT

Metaethical relativism is in the first place a theory about the ontological status of moral properties and the truth and justification of ethical judgments. Since truth-ascriptions of relative judgments are different from ordinary sentences, relativists should advance a semantic theory about how the content and truth of such sentences are determined. Contextualist take such sentences to be elliptic for a sentence containing a parameter that refers to a reference frame determined by the context of assertion. With the content of different assertions of a judgment varying from one context to other, contextualists are bound to consider the apparently genuine faultless disagreements, which are a main motivation for accepting moral relativism, as mere misunderstandings. Also, they are faced with other problems in pragmatics of moral assertions in cases of retraction and rejection. By refuting contextualism, "New relativists" claim that it is just the truth of moral judgments that is relative, and the content of such judgments does not vary among their different assertions. John MacFarlane makes such a move by adding an index to the circumstances of evaluation of such judgments which is determined by context of assessment, and refers to assessors' preferences. In his *de se relativism* about values, Andy Egan presents a different theory, which he claims it to be the best if we were inclined to adopt naturalism, internalism, and cognitivism. By accepting David Lewis' theory of *de se attitudes*, which considers content of sentences to be properties instead of propositions, Egan claims that the value judgments have centered world properties as contents which have no corresponding possible world propositions. By making value judgments, people *self-ascribe* such properties. Using Lewis' theory of value, Egan claims that the content of value properties is "being disposed to desire to desire *x*". This property does not vary among different assertions of a sentence. Combining this theory with Robert Stalnaker's theory of assertion, Egan claims that he is not faced with the problem of lost disagreement. Like MacFarlane, Egan adds an assessor index to the circumstances of evaluation of relative sentences, but unlike him he claims it to be determined by the context of use. In addition, Egan makes two criticisms against the contextualist account of value judgments, which we have called the naturalist and the internalist problems. Both problems stem from the fact that according to contextualism, an assertion of some content can be evaluative while another assertion of the same content is non-evaluative. Egan claims that his account can avoid such problems. In the present paper, we show that Egan's attempts are unsuccessful. His account is faced with the same criticisms he leveled at contextualism; and if he tries to avoid such objections, his escape routes will open the way for contextualists as well. Also, by accepting Lewis' theory of content, Egan has taken on an additional burden, which is hard to defend.

**Keywords:**

Moral Relativism, Contextualism, Value Theory, De Se Attitudes, Andy Egan, David Lewis

**Cite this article:** Jabbari, Peyman; Mohsen Javadi, & Muhammad Legenhausen(2023), "Relativism of Values and De Se Attitudes", *FALSAFEH*, Vol: 20, Issue:2, Ser. N: 39, 35-56, <https://doi.org/10.22059/jop.2022.343513.1006717>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://jop.ut.ac.ir/>

## نسبی‌انگاری ارزش‌ها و گرایش‌های درباره‌ خود

پیمان جباری<sup>۱</sup> | محسن جوادی<sup>۲</sup> | محمد لگنهاوسن<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: [p.jabbari@stu.qom.ac.ir](mailto:p.jabbari@stu.qom.ac.ir)

۲. استاد گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: [javadi-m@qom.ac.ir](mailto:javadi-m@qom.ac.ir)

۳. استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. رایانامه: [legenhausen@yahoo.com](mailto:legenhausen@yahoo.com)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (ص ۳۵-۵۶)</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۳/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۳۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۸</p>	<p>نسبی‌انگاری اخلاقی یکی از مکاتب کهن فرااخلاقی است که به وجود ویژگی‌های اخلاقی، و صدق و توجیه احکام اخلاقی می‌پردازد. با این حال، بخشی از بحث‌های مربوط به نسبی‌انگاری متوجه معناشناسی جملات نسبی است. نظریات نسبی‌انگارانه سنتی زمینه‌گرا هستند، به این معنا که احکام اخلاقی را دارای عنصری می‌دانند که به نحوی ارجاع به گوینده دارد. این دیدگاه نسبی‌انگاری را با چالش‌هایی مواجه می‌کند، از جمله این‌که اختلاف نظر که یکی از اسباب عمده گرایش به نسبی‌انگاری است، به سوء تفاهم فروکاسته می‌شود. برخی نسبی‌انگاران اخیراً تلاش کرده‌اند تا نظریاتی ارائه دهند که با ثابت دانستن محتوای احکام، دچار مشکلات زمینه‌گرایی سنتی نباشد. یکی از این تلاش‌ها، نظریه نسبی‌انگاری درباره خود (<i>de se relativism</i>) اندی ایگن است. ایگن با ترکیب نظریه دیوید لویس درباره محتوای باور، نظریه رابرت استالتیکر درباره اظهار، و نظریه استعدادی دیوید لویس درباره ارزش، بر آن است که نظریه‌ای نسبی‌انگارانه درباره ارزش ارائه کند که با طبیعی‌انگاری، درونی‌انگاری احکام اخلاقی، و شناختی‌انگاری سازگار باشد، و از اشکالات دیگری که خود او بر زمینه‌گرایی وارد می‌کند مبرا باشد. در این مقاله نظریه ایگن بررسی می‌شود و نشان داده می‌شود که نظریه او نه تنها از اشکالات وارد بر زمینه‌گرایی رها نیست، بلکه به دلیل پذیرش نظریه لویس در باب محتوای باور بار بیشتری بر دوش دارد که آن را نسبت به دیگر نظریات نسبی‌انگارانه مرجوح می‌سازد.</p>
کلیدواژه‌ها:	نسبی‌انگاری اخلاقی، زمینه‌گرایی، نظریه ارزش، گرایش‌های درباره خود، اندی ایگن، دیوید لویس

استناد: جباری، پیمان؛ محسن جوادی و محمد لگنهاوسن (۱۴۰۱)، «نسبی‌انگاری ارزش‌ها و گرایش‌های درباره خود»، فلسفه، دوره ۲۰، ش ۲، پیاپی ۳۹، ۳۵-۵۶.

<https://doi.org/10.22059/jop.2022.343513.1006717>



© نویسنده‌گان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

## ۱. مقدمه

در قرن اخیر، برخی فیلسوفان معاصر با استدلال‌هایی به سود نسبی‌انگاری اخلاقی به آن روی آورده‌اند. از جمله این استدلال‌ها می‌توان به استدلال از طریق درونی‌انگاری (internalism) اشاره کرد.<sup>۱</sup> با این ادعا که درونی‌انگاری موضعی مقبول است، استدلال‌هایی بر نسبی‌انگاری اخلاقی اقامه شده است.<sup>۲</sup> همچنین، شهودهای حاکی از وجود اختلاف نظر بی‌خطا (faultless disagreement) مستمسک برخی نسبی‌انگاران قرار گرفته‌اند. آنان مدعی‌اند که مواردی از اختلاف نظر میان افرادی وجود دارد که موضعشان به یک اندازه معقول است و نمی‌توان به هیچ‌یک خطا نسبت داد. از نگاه نسبی‌انگار بهترین تبیین برای چنین اختلاف نظرهایی پذیرش نسبی‌انگاری است. با این حال، نسبی‌انگاری همواره مورد نقد بوده است. بخشی از نقدهایی که علیه نسبی‌انگاری مطرح شده، نقدهای معناشناختی است. برخی نسبی‌انگاران در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند که نظریاتی در باب ساختار و شرایط صدق احکام نسبی ارائه دهند که از این مشکلات مبرا باشد. در این مقاله پس از مرور برخی نظریات نسبی‌انگاران سنتی که محتوای احکام نسبی را وابسته به زمینه اظهار و کاربرد می‌دانند، و نوعی زمینه‌گرایی (contextualism) را می‌پذیرند، به نقدهایی بر آن‌ها اشاره می‌شود. سپس نظریه دیگری به اجمال معرفی می‌گردد که نسبت را به جای محتوا در صدق می‌داند، و از این رو نسبی‌انگاری صدق (truth relativism) نام گرفته است. بخش اصلی مقاله به نظریه‌ای بدیل برای نسبی‌انگاری صدق می‌پردازد که در سال‌های اخیر در سلسله مقالاتی توسط اندی ایگن (Andy Egan) مطرح شده است، و از سوی او نسبی‌انگاری درباره‌ی خود (de se relativism) نام گرفته است. او خصوصاً در (Egan, 2012) به تطبیق نظریه خویش بر نظریه ارزش پرداخته است. آشنایی با نظریه ایگن نیازمند آشنایی اجمالی و مقدماتی با نظریه دیوید لوئیس (David Lewis) درباره‌ی گرایش‌های درباره‌ی خود (de se attitudes) و همچنین نظریه استعدادی ارزش (dispositional theory of value) لوئیس دارد. از این رو این دو نظریه به اختصار معرفی می‌شوند. در ادامه مقاله با تفصیل بیشتری نظریه ایگن و استدلال‌های او برای ترجیح نظریه‌اش بر نظریات رقیب مرور می‌شوند. هدف نهایی مقاله این است که نشان دهد ایگن از دستیابی به مقصود خود عاجز است؛ نه تنها اشکالاتی که او بر زمینه‌گرایی وارد کرده است تا برتری نظریه خویش را نشان دهد بر خود او وارد است، بلکه راه‌های فرار او راه فرار را برای نظریه رقیب نیز باز می‌کند. از این گذشته، نظریه ایگن دچار مشکلات خاص خود نیز هست.

۱. درونی‌انگاری در اخلاق بر موضوعی مختلف و نزدیک به هم اطلاق شده است، که گاه اشتباه آن‌ها با یکدیگر منجر به مغالطاتی شده است. تعریف برخی از این مواضع را می‌توان در (Shafer-Landau, 2003: 142-5) مشاهده کرد.

۲. برای روایت‌هایی از استدلال درونی‌انگاران: (← Dreier, 1990 و Harman, 1975).

## ۲. رویکرد سنتی به نسبی‌انگاری اخلاقی: زمینه‌گرایی و مشکلات آن

سنتاً نسبی‌انگاران تحلیل‌هایی از موضع خود به دست می‌دهند که با موضعی که اکنون زمینه‌گرایی خوانده می‌شود هماهنگ است. نظریات دو تن از برجسته‌ترین نسبی‌انگاران معاصر، گیلبرت هارمن (Gilbert Harman) و جیمز درپر (James Dreier)، چنین‌اند. بنابر تقریری که هارمن آن را نسبی‌انگاری حکم اخلاقی می‌نامد، احکام اخلاقی به طور غیرمصرّح به یک فرد، گروه، یا مجموعه مطالبات اخلاقی ارجاع دارند (Harman, 1978: 148). بنابر تحلیل مختار او احکام اخلاقی عنصری در تقدیر دارند (Harman & Thomson, 1996: 4). بنابر نظریه هارمن، محتوای حکم بر حسب زمینه‌گوینده، تعیین می‌شود، و با تغییر زمینه تغییر می‌کند. با تغییر محتوا، ممکن است دو حکم به ظاهر متقابل که از سوی دو شخص در زمینه‌های متفاوت صادر شده‌اند، هم‌زمان صادق باشند. درپر به جای در تقدیر گرفتن عنصری محذوف، خود واژگان اخلاقی را مانند ضمیری می‌شمرد که ارجاع به نظام اخلاقی زمینه‌کاربرد دارند (Dreier, 1990). می‌توان بر حسب چنین دیدگاهی احکام اخلاقی را با جملات حاوی ضمیر قیاس کرد. دو اظهار جمله‌ای حاوی ضمیر اول شخص در صورتی تنافی دارند که آن ضمیر به یک فرد ارجاع داشته باشد؛ چرا که بر دو محتوای متفاوت دلالت دارند. در این موارد، زمینه اظهار، تعیین‌کننده محتوا است. حساسیت به زمینه (context sensitivity) پدیده‌ای است که در برخی ساختارهای زبانی به چشم می‌خورد. جملات حاوی ضمیر و اشارات که به آن‌ها عبارات اندیسی (indexicals) اطلاق می‌شود، چنین‌اند. زمینه‌گرایی در کنار معناشناختی دوبعدی (two-dimensional semantics) دیوید کاپلان (David Kaplan) به خوبی این پدیده را توضیح می‌دهد.

بر حسب نظریه کاپلان، زمینه دو نقش بر عهده دارد: (الف) تعیین محتوای جمله و (ب) تعیین شرایط ارزشیابی (circumstances of evaluation) آن. شرایط ارزشیابی زوج مرتبی مشتمل بر جهان ممکن و زمان در نظر گرفته می‌شوند. محتوای جمله بر شرایط ارزشیابی عرضه می‌شود، تا صدق و کذب آن معین شود. بنابر این نظریه، معنای عبارات اندیسی تابعی (function) از زمینه اظهار به محتوا است.

شاید به نظر برسد که هنگام اختلاف در ساحت‌هایی مانند سلیقه یا زیبایی نیز می‌توان تحلیلی را که در مورد عبارات اندیسی داشتیم تکرار کرد. فرض کنیم علی و حسین در مورد زیبایی تابلوی گرنیکا پیکاسو اختلاف دارند. علی می‌گوید «گرنیکا زیبا است»<sup>۳</sup> و حسین می‌گوید «گرنیکا زیبا نیست». شهود افراد بسیاری حاکی از این است که ممکن است سخن هر دو صادق باشد، چرا که زیبایی امری وابسته به سلیقه است. زمینه‌گرا «زیبا» را حساس به زمینه می‌داند. بنابر این، محتوای اظهار علی، مثلاً، این است: «گرنیکا زیبا-برای-علی است»؛ و محتوای اظهار حسین این است:

۳. در سراسر مقاله جملات و عبارات زبانی میان دو گیومه («...») و محتوای عبارات میان دو علامت نقل قول کوچک («...») قرار گرفته است.

”گرنیکا زیبا-برای-حسین نیست“. در این دو گزاره یک محمول تکرار نشده است. اگرچه علی و حسین هنگام بحث می‌پندارند که اختلاف دارند، ولی در واقع سخن آن‌ها نقضی بر سخن دیگری وارد نمی‌کند. این دیدگاه، این شهود را که هیچ یک از دو سوی گفتگو دچار خطا نیستند، تبیین می‌کند، ولی شهود دیگری را نقض می‌کند: این که دو طرف واقعاً اختلاف دارند. زمینه‌گرایان بر آن‌اند که هنگام اختلاف نظر بی‌خطا، در واقع دو گزاره متفاوت بیان می‌شود. ولی مشکل این است که بنابر راجح آنان صورت مسأله پاک شده است، و اصلاً اختلاف نظری در کار نیست. اشکال‌های مشابهی در مواردی رخ می‌دهد که شخصی به اظهارات دیگران گوش می‌دهد، و سپس آن اظهار را رد می‌کند (rejection)، یا حکم‌های پیشین خویش را بازپس می‌گیرد (retraction).<sup>۴</sup>

### ۳. نسبی‌انگاریِ صدق احکام اخلاقی

بنابر آن چه در مورد زمینه‌گرایی گفته شد، دو اصل در مورد زمینه‌گرایی صادق است:

۱. اظهارهای متفاوت یک جمله نسبی به زمینه اظهار حساس‌اند، و ممکن است در زمینه‌های اظهار متفاوت، محتوای متفاوتی داشته باشند.
  ۲. هنگامی که مصداق خاصی از جمله‌ای نسبی در یک زمینه اظهار می‌شود، آن اظهار در تمامی زمینه‌های ارزیابی (context of assessment) ارزش صدق یکسانی دارد.
- مقصود از زمینه ارزیابی، زمینه فردی است که به جمله‌ای که گوینده‌ای اظهار کرده است اسناد صدق و کذب می‌دهد. ممکن است زمینه ارزیابی همان زمینه کاربرد و اظهار باشد و ارزیاب خود گوینده باشد.

روایتی از نسبی‌انگاری که به نسبی‌انگاری جدید یا نسبی‌انگاریِ صدق موسوم شده است، منکر این دو اصل است. نسبی‌انگار<sup>۵</sup> مدعی است که بحث علی و حسین بر سر یک محتوا است. «زیبا» در هر دو مورد یک محتوا دارد. با این حال، سخن هر دوی آن‌ها صادق است، چرا که صدق امری نسبی است. گزاره واحد «گرنیکا زیبا است»، صادق-برای-علی و کاذب-برای-حسین است. از این رو، هنگامی که علی اظهار می‌کند «گرنیکا زیبا است»، حسین معجاز است سخن او را رد کند، و بگوید «چنین نیست».

جان مک‌فارلین (John MacFarlane) از چنین دیدگاهی دفاع می‌کند. در نظر او محتوای عباراتی مانند «زیبا» و «خوش مزه» در تمامی زمینه‌ها یکی است. ولی در این قلمروها، شرایط ارزشیابی دارای عنصری اضافه بر جهان ممکن و زمان هستند که مقدار خود را از زمینه ارزیابی اخذ می‌کند.

۴. گاه به این موارد با عنوان ردّ و گاه با عنوان استراق سمع (eavesdropping) اشاره می‌شود. مراد از عنوان اول اعم است. مک‌فارلین خصوصاً به زیرمجموعه‌ای از رد علاقه دارد، که فرد در زمانی متأخر، حرف خود را پس می‌گیرد، در حالی که ایگن به موارد استراق سمع توجه نشان می‌دهد.

۵. از این پس، مراد از نسبی‌انگاری، نسبی‌انگاری جدید خواهد بود.

برای گوینده زمینه اظهار و زمینه ارزیابی یکی است. ولی هنگامی که فردی دیگر آن اظهار را تصدیق یا رد می‌کند، یا هنگامی که فردی در زمانی متأخر سخن خود را بازپس می‌گیرد، این دو زمینه متفاوتند. مک‌فارلین بر این اساس هنجاری برای فعل گفتاری بازپس‌گیری معرفی می‌کند.<sup>۶</sup> بنابراین، در نظریه مک‌فارلین در مرحله اسناد صدق، صدق بر اساس دو زمینه سنجیده می‌شود، و از این رو نسبی است. به نظر می‌رسد که نظریه مک‌فارلین می‌تواند از عهده مشکلاتی که گریبانگیر زمینه‌گرایی‌اند، برآید.

برخی نسبی‌انگاران نظریه نسبی‌انگاران دیگری ارائه کرده‌اند که همانند نسبی‌انگاری جدید (۱) را رد می‌کند، ولی مانند زمینه‌گرایی (۲) را می‌پذیرد. به نظر مک‌فارلین آنچه ممیز نظریه او است افزودن زمینه ارزیاب است. مک‌فارلین برای متمایز کردن نظریه خود، آنچه زمینه‌گرایی خواندیم را زمینه‌گرایی اندیسی (indexical contextualism)، نظریه اخیر را زمینه‌گرایی غیراندیسی، و نظریه خود را نسبی‌انگاری می‌خواند. از نظر او آنچه برای نسبی‌انگاری اهمیت دارد این است که صدق اظهاری واحد بتواند از منظرهای مختلف متفاوت باشد، و این امر با نسبی بودن صدق به زمینه‌های ارزیابی محقق می‌شود. ایگن، همچون مک‌فارلین، زمینه‌گرایی غیراندیسی را رد می‌کند، و نظریه‌ای بدیل آن ارائه می‌دهد که از حیث چارچوب معناشناختی‌ای که به کار می‌گیرد با روایت مک‌فارلین از نسبی‌انگاری و با زمینه‌گرایی غیراندیسی تفاوت‌هایی دارد. در ادامه، پس از ذکر مقدمه‌ای که برای درک نظریه ایگن ضروری است، به بررسی نظریه او خواهیم پرداخت.

#### ۴. مسئله واژگان اندیس‌دار ذاتی، گرایش درباره خود، و جهان‌های ممکن متمرکز

گرایش‌های گزاره‌ای (propositional attitudes) حالاتی ذهنی هستند که در گزارش آن‌ها عموماً از جمله‌ای که با «که» شروع می‌شود بهره می‌گیریم. گزارش‌های این گرایش‌ها گاهی منجر به ابهام می‌شوند. به همین جهت میان دو خوانش این گزارش‌ها تمایز گذاشته شده است: درباره گفته (de dicto) و درباره شیء (de re). دیوید لویس مدعی است که نوعی گرایش دیگر وجود دارد که معطوف به عنصری است که از جملاتی که آن را گزارش می‌دهند قابل حذف نیست، و از این رو، نمی‌توان آن را به هیچ‌یک از دو خوانش پیشین فروکاست: گرایش درباره خود (de se).

به نظر جان پری (John Perry) اختلاف میان گرایش‌های گزاره‌ای می‌تواند بر حسب امری غیر از تفاوت گرایش یا محتوای آن باشد (Perry, 1977 & 1979). فرض کنیم علی و حسین برای شکار به جنگل رفته‌اند. حسین خرسی را می‌بیند که به علی نزدیک می‌شود، و فریاد می‌زند: «پشت سرت خرسی است». علی که متوجه خرس می‌شود هم باور مشابهی به جمله «پشت سرم خرسی است» پیدا می‌کند. محتوای هر دو باور یکی است: «خرسی پشت سر علی است». اگر تنها تفاوت

<sup>۶</sup>. او بازپس‌گیری را در نظریه‌پردازی خود اصل قرار می‌دهد، ولی هنجاری برای رد نیز ذکر می‌کند (MacFarlane, 2014:110).

گرایش‌های گزاره‌ای در محتوا باشد، به فرض شباهت دیگر باورها و امیال آن دو، آن‌ها باید رفتار یکسانی بروز دهند. ولی رفتار آن‌ها متفاوت است: علی فرار می‌کند، و حسین تفنگش را بر می‌دارد. بنابر این، باید بپذیریم که در این باور آن‌ها تفاوتی وجود دارد. به زعم پری این تفاوت، در حالت باور (belief-state) است: این‌که هر یک از آن دو به چه شیوه‌ای به آن محتوا باور دارند. زمانی که علی به گزاره "خرسی پشت سر علی است" باور پیدا می‌کند، آن را به خودش اسناد می‌دهد، و به تعبیری می‌توان گفت به حالت اول-شخص به آن باور می‌آورد؛ ولی باور حسین چنین نیست. پری این مشکل را مسئله‌ی واژه‌اندیسی ذاتی (essential indexical) می‌نامد. عبارات اندیسی‌ای که به نوعی به گوینده ارجاع دارند، اندیسی ذاتی نامیده می‌شوند. این عبارات از معنای جمله قابل حذف نیستند. لوئیس از این نکات برای طرح نظریه‌ای دیگر بهره گرفت (Lewis, 1979). به نظر او برای تبیین این مثال‌ها نیازمند نظریه‌ای دیگر در فلسفه ذهن ایم. سنتاً گزاره‌ها محتوای گرایش‌های گزاره‌ای دانسته می‌شوند. دیدگاه پیشین لوئیس نگاه جهان‌ممکنی به گزاره بود. بر حسب این دیدگاه، گزاره‌ها تابعی از جهان‌های ممکن به ارزش صدق‌اند. یک گزاره ممکن، مانند "اصفهان پایتخت صفویان است"، تنها در مجموعه‌ای از جهان‌های ممکن صادق است: جهان‌های ممکنی که در آن‌ها صفویان حکومت کرده‌اند و اصفهان را پایتخت خود قرار داده‌اند. از همین رو، گاهی این تعبیر نیز به کار می‌رود که هر گزاره مجموعه‌ای از جهان‌های ممکن است.

لوئیس بر آن است که با توجه به مشکل اندیسی ذاتی بهتر است کلاً در مورد این که گزاره‌ها محتوای گرایش‌های گزاره‌ای هستند تجدید نظر کنیم. بنابر نظریه او تمامی گرایش‌های گزاره‌ای به ویژگی‌ها تعلق می‌گیرند، و ما هنگام باور ویژگی‌ای را اسناد-به-خود (self-ascribe) می‌دهیم. او به جای افزودن تمایز در حالت باور، اختلاف دو جمله را به محتوای آن‌ها باز می‌گرداند، و مدعی است در مثال‌هایی مانند جمله خرس، محتوای باور علی و حسین متفاوت است، نه حالت باور آن‌ها به محتوایی واحد.

در مثال پیش، اگر علی عالم مطلق باشد، به این معنا که به تمامی گزاره‌ها علم داشته باشد، می‌تواند جهان فعلی خود را از میان تمامی جهان‌های ممکن تمییز دهد. از جمله، او به گزاره "خرسی پشت سر علی است" علم خواهد داشت. ولی اگر متعلق علم تنها گزاره‌ها باشند، علی چیزهایی را نخواهد دانست، مثل این‌که خرس پشت سر خود اوست. برای دانستن این امر او باید جایگاه خود را در جهان فعلی خود بداند، و این علم را گزاره‌ها نمی‌توانند به او اعطا کنند. برای کسب چنین علمی نیاز به متعلق دقیق‌تر وجود دارد.

لوئیس بر آن است که این نقش را ویژگی‌ها می‌توانند ایفا کنند. هرگاه به گزاره‌ای باور می‌آوریم، خود را در جهانی از جهان‌های ممکن، که آن گزاره در آن صادق است، قرار می‌دهیم. بنابر این، هرگاه من به گزاره‌ای باور بیاورم، ویژگی عضویت در جهانی که آن گزاره در آن صادق است را به خود اسناد می‌دهم. ولی عکس این مورد صادق نیست؛ چنین نیست که هرگاه من ویژگی‌ای را به خود اسناد

می‌دهم، به گزاره‌ای متناظر با آن باور آورم. هنگامی که علی باور می‌آورد که «خرسی به من حمله کرده است»، ویژگی «مورد حمله خرس» را به خود اسناد می‌دهد. این ویژگی هیچ گزاره متناظری ندارد. محتوای باور حسین در چنین موقعیتی محتوایی متفاوت با محتوای باور علی و چیزی از این قبیل است: «عضو جهانی که در آن علی مورد حمله خرس است». باید دقت کرد که اسناد-به-خود متفاوت با اسناد گزاره‌ای است. چنان‌که ریچارد هولتون (Richard Holton) به درستی اشاره می‌کند، مفهوم اسناد به خویش بخش مبهم و در عین حال اصلی‌ترین رکن نظریه لویس است (Holton, 2015: 400).

عمده ادبیاتی که در مورد گرایش‌های درباره خود شکل گرفته است، در مورد جهان‌های ممکن متمرکز (centered possible worlds) است. لویس بخش کوتاهی از مقاله‌اش را به اصطلاح اخیر اختصاص داده است. او جهان ممکن متمرکز را به زوج مرتبی شامل یک جهان و ساکن مشخصی در آن تعریف می‌کند (Lewis, 1979: 147). کسانی که پس از او از این اصطلاح بهره می‌برند، زمان را نیز به این زوج مرتب می‌افزایند. لویس بر آن است که به ازای هر ویژگی دسته‌ای از جهان‌های متمرکز وجود دارد. به تعبیر او: «فرض کنیم که Y یک ویژگی باشد؛ دسته [متشکل از] دقیقاً همان جهان‌های متمرکزی متناظر با آن است که بر [فردی] که دارای ویژگی Y است متمرکز دارند» (Ibid). بدین ترتیب، می‌توان محتوای گرایش‌های گزاره‌ای را دسته‌ای از جهان‌های متمرکز دانست؛ جهان‌های متمرکزی که فردی که صاحب گرایش است در مرکز برخی از آن‌ها قرار دارد.

گفتیم که استلزامی یک‌سویه میان گزاره‌ها و ویژگی‌ها وجود دارد. ویژگی‌هایی که گزاره‌ای متناظر با آن‌ها یافت می‌شود، را می‌توان به یکسان به هریک از افراد جهان‌هایی که گزاره در آن صادق است اسناد داد. اندی ایگن، ویژگی‌هایی را که متعلق گرایش‌های گزاره‌ای قرار می‌گیرند، گزاره‌های جهان متمرکزی (centered-world proposition) می‌نامد. با توجه به این‌که گزاره‌های جهان متمرکزی‌ای که گزاره جهان ممکن متناظری دارند، خصوصیتی ندارند که از حیث فلسفی جالب توجه باشد، او از دو اصطلاح در باب گزاره‌های جهان متمرکزی بهره می‌گیرد: جهان‌های متمرکز جالب (interesting) و جهان‌های متمرکز ملال‌آور (boring) (Egan, 2007: 11). مکس کُلبِل (Max Kölbel) به جای وصف «ملال‌آور»، وصف «عینی» (objective)، و به جای وصف «جالب» وصف «وابسته به منظر» (perspectival) را به کار می‌برد (Kölbel, 2022).

## ۵. نسبی‌انگاری درباره خود

اندی ایگن در سلسله‌ای از نوشته‌ها با بهره برداری از این چارچوب نظری، نظریه نسبی‌انگارانۀ خویش را در حوزه‌های مختلفی معرفی و اعمال می‌کند. یکی از این زمینه‌ها نظریه ارزش است. ایگن با ترکیب نظریه لویس در باب محتوای باور و نظریه او در باب چستی ارزش‌ها نظریه‌ای عرضه می‌کند که به زعم او دارای مزایایی بر نظریات رقیب است.



نظریات استعدادی ارزش (dispositional theories of value)، ارزش‌ها را به استعدادهایی در افراد ارزش‌گذار فرو می‌کاهند. یکی از تلاش‌ها برای ارائه‌ی نظریه‌ای استعدادی در باب ارزش، نظریه‌ی لویس است. لویس ارزش را به امور روانی فرومی‌کاهد. تحلیل او چنین است: چیزی ارزش است، اگر و تنها اگر ما مستعد آن باشیم که در کامل‌ترین شرایط آشنایی تصویری (imaginative acquaintance) ممکن برای بشر، بخواهیم که آن را بخواهیم (Lewis, 1989).

یکی از ملاحظات لویس در باب این تعریف این است که مرجع «ما» کیست. می‌توانیم «ما» را راجع به همه‌ی نوع بشر بگیریم، و ارزش را مطلق تلقی کنیم. ولی اثبات این‌که تمامی مردم با شرایط روانی متفاوتشان، حتی تحت شرایط آرمانی هم استعداد خواستِ خواستِ (desire to desire) یک چیز را خواهند داشت، آسان نیست. به نظر لویس، باید مینا را بر این بگذاریم که تمامی نوع بشر در شرایط آرمانی گفته‌شده مستعد واکنشی همانندند، ولی در مورد هر ارزش در صورت یافتن شواهدی بر خلاف این همانندی، باید مرجع «ما» را محدود و مقید سازیم. روشن است که نظر او راه را برای نسبی‌انگاری باز می‌گذارد.

اندی ایگن نظریه‌ی لویس را به عنوان الگویی برای طرح نظریه‌ی نسبی‌انگارانۀ خویش بر می‌گزیند. به نظر او نظریات فلسفی مقبولی در باب ارزش می‌توانند از ترکیب چنین نظریه‌ای با نسبی‌انگاری درباره‌ی خود پشتیبانی کنند. این نظریات به قرار زیرند:

۱. طبیعی‌انگاری (naturalism): مراد ایگن از طبیعی‌انگاری، معنای عام فلسفی آن است: این نظریه که همه‌ی چیز را می‌توان با روش‌های علوم طبیعی تبیین کرد. از نظر او نظریه‌ای که بتواند جایی برای ویژگی‌های ارزیابانه در متافیزیک طبیعی‌گرایانه بیاید، مطلوب بسیاری از فیلسوفان است. البته نظریه‌ی استعدادی لویس در باب ارزش، مصداقی از نظریات طبیعی‌انگارانۀ به معنای فرااخلاقی نیز به شمار می‌آید. در واقع، نظریه‌ی لویس بازسازی نظریه‌ای از راسل است که مور استدلال مغالطه‌ی طبیعی‌گرایانه‌ی خویش را علیه آن اقامه کرد.

۲. شناختی‌انگاری (cognitivism): بنابر این نظریه‌ی فرااخلاقی، احکام ارزشی به ظاهر متعلق باور قرار می‌گیرند و دارای ارزش صدق‌اند. نظریات ناشناختی‌انگار که منکر این امرند، با مشکلاتی مواجه‌اند. شناختی‌انگاری جایی برای بحث باز می‌گذارد: امر مشترکی هست که افراد می‌توانند در مورد صدق و کذب آن با یکدیگر به بحث پردازند، و له یا علیه آن استدلال کنند.

۳. درونی‌انگاری: بر اساس درونی‌انگاری انگیزشی احکام اخلاقی رابطه‌ای وثیق میان احکام اخلاقی و انگیزش وجود دارد. روایت قوی درونی‌انگاری، انگیزش را ذاتی حکم اخلاقی می‌داند، به نحوی که کسی که به جد حکم اخلاقی کند به ناچار انگیزه می‌شود. روایت‌های ضعیف‌تر یک سوی این رابطه را انگیزش بالقوه‌ای می‌دانند که می‌تواند مغلوب امیال دیگر واقع شود. اگر کسی هیچ انگیزشی برای عملی نداشته باشد، ممکن نیست حکم جدی اخلاقی به آن عمل کند.

نسبی‌انگاران احکام اخلاقی را صدق‌پذیر و متعلق‌باور می‌شمردند، و علاوه بر این به صدق برخی احکام اخلاقی حکم می‌کنند، و از این رو نظریه خطا (error theory) را نمی‌پذیرند. همچنین عموماً برای ویژگی‌های اخلاقی و زیباشناختی واقعیت مستقلی قائل نیستند.

بر عهده‌ایگن است که نشان دهد نظریه او به درستی می‌تواند مصداقی از این نظریات باشد، به مشکلاتی که برخی نظریات نسبی‌انگارانه دارند دچار نشود، و دچار مشکلاتی خاص خود نباشد. ایگن تحلیل لویس از ارزش را معادل تحلیل ویژگی ارزش‌بودن می‌داند، و آن را به نحو انتزاعی‌تر به «مستعد بودن برای فراخوانی [پاسخ]  $R$  از سوی ما در [شرایط]  $C$ » تعریف می‌کند (Egan, 2012: 560). گفتیم که لویس به ابهام موجود در مرجع «ما» می‌پردازد، و نوعی نسبی‌انگاری را می‌پذیرد. با کنار گذاشتن مطلق‌انگاری، و با توجه به وجود لفظ «ما» در تعریف لویس، باید زمینه‌گرایی پذیرفته شود، و «ما» راجع به گروهی محدود، که گوینده عضو آن است، دانسته شود. این گروه می‌تواند بر حسب معیارهای مختلفی تعریف شود. ایگن اشکالاتی بر زمینه‌گرایی وارد می‌کند، که می‌توان آن‌ها را در دو گروه جای داد (Ibid: 565-8):

۱. عَرَضی بودن وصفِ ارزیابانه: محتوای یک اظهار می‌تواند برای کسی ارزیابانه (evaluative) باشد و برای دیگری نباشد. علی با اظهار «راستگویی خوب است» این محتوا را اظهار می‌کند که «راستگویی خوب» بره‌علی است، چرا که بنابر مفروضِ زمینه‌گرایی معنای «خوب» در هر اظهار تابعی از گوینده به گروهی است که گوینده را شامل می‌شود. این حکم برای علی ارزیابانه است. ولی اگر حسین که عضو گروهی که «ما» در حکم علی به آن ارجاع دارد نیست، دقیقاً همین محتوا را با جمله‌ای چون «راستگویی برای گروه علی خوب است» اظهار کند، محتوایی ارزیابانه اظهار نکرده است. بنابر این، آن چه حکم را ارزیابانه می‌سازد خارج از محتوای آن است. دو اشکال پیامد این اشکال‌اند:

۱-۱. اشکال شناختی‌انگارانه: یکی از انگیزه‌های ایگن برای پذیرش نظریه استعدادی، تبیین شناختی بودن احکام ارزشی است. از نظر او، شناختی‌انگار انتظار دارد امری شناختی تعیین کند که کدام گروه از احکام صدق‌پذیر ارزیابانه شمرده می‌شوند. درونی‌انگاری به ما می‌گوید انگیزش با حکم ارتباطی وثیق دارد. اشکال بالا نشان می‌دهد که ارزیابانه بودن حکم و ربط آن با انگیزش به محتوای حکم وابسته نیست. این که آیا من در دسته‌ای که «ما» به آن‌ها ارجاع دارد (کسانی که انگیزته خواهند شد) می‌گنجم یا نه، به امری کنش‌انگیز (conative) و غیرشناختی در من وابسته است: امری که من را انسانی می‌سازد که در آن دسته جای می‌گیرد. این که امری کنش‌انگیز در تعیین ارزیابانه بودن محتوای یک حکم دخیل باشد، با شناختی‌انگاری مطلوب ایگن سازگار نیست.

۲-۱. اشکال درونی‌انگارانه: ایگن دو روایت درونی‌انگاری را از یکدیگر متمایز می‌کند: ۱. درونی‌انگاری محتوایی (content internalism): میان انگیزش و باورهایی با محتوایی خاص رابطه‌ای وثیق برقرار است؛ ۲. درونی‌انگاری حالت‌باور (belief-state internalism): میان انگیزش و حالت

باور رابطه‌ای وثیق برقرار است. دیدیم که از دید پری تفاوت رفتار دو فردی که یکی مورد حمله خرس واقع شده به اختلاف حالت باور آن‌ها به گزاره‌ای واحد بازمی‌گردد. ممکن است باورهایی به خاطر حالت باور به یک محتوا رابطه با انگیزش داشته باشند. زمینه‌گرا ملزم به پذیرش این رأی است، ولی درونی‌انگاری محتوایی مقصود کسانی است که تمایل به درونی‌انگاری احکام اخلاقی دارند.

۲. اختلاف موضوع: با پذیرش زمینه‌گرایی باید بپذیریم که ممکن است اظهار دو فردی که اظهاراتی به ظاهر متناقض بیان می‌کنند، موضوع واحدی نداشته باشد، و تناقض ظاهری دو اظهار ناشی از سوء تفاهم باشد. این مسأله مشکل اختلاف نظر را در پی دارد.

ایگن دو شرط لازم اختلاف نظر را ناسازگاری (incompatibility) و تعارض (conflict) می‌داند. با پذیرش زمینه‌گرایی این دو موهوم به نظر می‌رسند. مراد از ناسازگاری این است که کسی نتواند محتوای اظهار دو سوی اختلاف را به نحو معقولی باور کند. همچنین، هنگام اختلاف نظر اصیل دو فرد، باید فکر یا اظهار آن‌ها به نحوی در تعارض باشد. با پذیرش زمینه‌گرایی می‌توان محتوای حکم‌های دو فردی را که اختلاف نظر دارند، هم‌زمان به نحو معقولی باور کرد؛ آن‌ها یکدیگر را نفی نمی‌کنند، هر دو می‌توانند با هم صادق باشند، و می‌توان به هر دو عمل کرد.

ایگن با بهره‌گیری از گرایش‌های درباره‌ی خود به دنبال آن است که مشکلاتی که لفظ «ما» در این تعریف ایجاد می‌کند از میان بردارد. او با پذیرفتن نظریه‌ی لویس در باب متعلق باور، محتوای باورهای ارزشی را ویژگی‌ای می‌داند که به خود اسناد می‌دهیم. از دید او  $x$  در صورتی برای ما ارزش است که ما به درستی این ویژگی را اسناد به خود دهیم: «مستعد داشتن  $R$  در پاسخ به  $x$  در  $C$ » (Ibid: 571). در این تحلیل «ما» که ریشه مشکلات فوق بود از تحلیل حذف شده است. به ادعای ایگن، برای کسی که گرایش به طبیعی‌انگاری، درونی‌انگاری، و شناختی‌انگاری دارد، این روایت نسبی‌انگاری پاسخی فراهم می‌کند که دچار مشکلات زمینه‌گرایی نیست.

به پاسخ‌های ایگن نظری بیفکنیم. مشکل نخست، یعنی عرضی بودن وصف ارزیابانه، به این بازمی‌گشت که دو فرد می‌توانند به جد یک محتوا را اظهار کنند، در حالی که این حکم تنها برای یکی از آن‌ها ارزیابانه است. با درباره‌ی خود دانستن باور در کنار پذیرش نظریه‌ی استعدادی، اظهار یک محتوا از سوی دو فرد همواره با انگیزش پیوند خواهد داشت. در مثال مذکور، علی ویژگی «مستعد خواستِ خواستِ راستگویی»<sup>۷</sup> را به خود اسناد می‌دهد، و حسین این ویژگی را: «عضو جهانی که علی در آن مستعد خواستِ خواستِ راستگویی است». اگر حسین هم همان ویژگی‌ای را که علی به خود اسناد داده است به خود اسناد دهد، حکم او هم ارزیابانه خواهد بود. به این ترتیب، پاسخ او به دو اشکال بعد نیز روشن می‌شود.

۷. برای اختصار قید شرایط آرمانی را از مثال‌ها حذف می‌کنیم.

چیزی که به دسته خاصی از احکام محتوای ارزیابانه می‌بخشد و آن‌ها را متمایز می‌سازد این است که محتوای آن‌ها گزاره‌های جهان متمرکزی وابسته به منظر است. اشکال شناختی انگارانه به این شکل مرتفع می‌شود.

پاسخ به اشکال درونی انگارانه هم به نکته پیشین باز می‌گردد. از آن‌جا که محتوای اظهار دو فردی که تنها اظهار یکی از آن‌ها ارزیابانه است از نظر زمینه‌گرا یکی است، او تنها می‌تواند درونی‌انگاری حالت باور را بپذیرد. نظریه لویس تفاوت حکم دو فرد را در خود محتوا می‌داند. اسناد محتوای جهان متمرکزی وابسته به منظر به خود مستلزم انگیزش است، درحالی‌که اسناد محتوای جهان متمرکزی عینی به خود چنین نیست. به این ترتیب درونی‌انگاری محتوا تضمین می‌شود.

با پذیرش نظریه لویس درباره محتوای باور، اشکال اختلاف موضوع نیز مرتفع می‌شود، چرا که موضوع بحث دو فرد محتوایی واحد خواهد بود. یکی از دو فرد یک ویژگی را به خود اسناد می‌دهد، و دیگری نقیض همان ویژگی را به خود اسناد می‌دهد.

پاسخ ایگن به اشکال اختلاف نظر، نیازمند تفصیل بیشتری است، چرا که او ناسازگاری و تعارض را شرط لازم اختلاف نظر می‌داند. به نظر می‌رسد که نظریه ایگن توجیه خوبی برای ناسازگاری دارد. روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند به نحو سازگاری یک ویژگی و نقیض آن را به خود اسناد دهد. تعارض ممکن است در دو سطح تفسیر شود: تعارض در سخن و تعارض در فکر. هنگامی که دو فرد اختلاف نظر دارند، و یکی سخن دیگری را نفی می‌کند، هم باید نشان داده شود که اظهار یکی متعارض با اظهار دیگری است، و هم باید در سطحی عمیق‌تر نشان داده شود که فکر یکی نافی فکر دیگری است.

برای نشان دادن تعارض در سخن، ذکر مقدماتی ضروری است:<sup>۸</sup> نخست، باید به تمایز درباره خود بودن محتوای گرایش‌های گزاره‌ای و درباره خود بودن محتوای معناساختی (semantic content) جملات اشاره کرد. درباره خود بودن محتوای معناساختی جملات به این معنا است که محتوایی که توسط اظهار گوینده به مخاطبین منتقل می‌شود از جنس ویژگی است، نه گزاره. نظریه اول مربوط به فلسفه ذهن است، در حالی که نظریه دوم باید در فلسفه زبان بررسی شود.

دومین نکته، تمایز میان شرایط تولید (production) و شرایط پذیرش (uptake/acceptance) برخی افعال گفتاری است. شرایط تولید شرایطی هستند که برآورده‌سازی آن‌ها بر حسب وضع از گوینده جدی طلب می‌شود؛ مانند این که «هنگام اخبار تنها چیزی باید اظهار شود که گوینده به آن باور

۸. برای تفصیل این مقدمات ← (Egan & 2014: 90-93; Egan, 2007: 9-11; 2010: 276-280; 2012: 572-577).  
(Kindermann, 2019b: 519-521).

دارد». شرایط پذیرش اموری هستند که جهت پذیرش اظهار گوینده برآورده شدن آن‌ها بر حسب وضع از شنوندگان طلب می‌شود. در اظهار، این شرط می‌تواند باور آوردن به محتوای اظهار گوینده باشد. یکی از کارکردهای محتوا تعیین شرایط تولید و/یا پذیرش است.

نهایتاً، نظریه‌ای که پاسخ ایگن به مسئله تعارض به پذیرش آن بستگی دارد، روایت اصطلاح‌شده‌ای از نظریه رابرت استالنیکر (Robert Stalnaker) در باب اظهار است. نظریه استالنیکر، نظریه‌ای توصیفی در باب چیستی اظهار با تأکید بر کارکرد آن و ارتباط آن با پیش‌انگاشت‌های محاوره است. در هر محاوره زمینه مشترکی میان گویندگان و اطراف محاوره وجود دارد که مشتمل بر مجموعه‌ای از گزاره‌ها است. اگر گزاره‌ای توسط اطراف محاوره پذیرفته شود و هر یک از آن‌ها اعتقاد داشته باشد که بقیه اطراف محاوره نیز آن را پذیرفته‌اند، و نیز اعتقاد داشته باشد که آن‌ها هم اعتقاد به این دارند که بقیه آن را پذیرفته‌اند، این گزاره در محاوره پیش‌انگاشته (presupposed) شده است. هر اظهار تلاشی است برای افزودن به پیش‌انگاشت‌های محاوره. البته، ممکن است کسی بخواهد با اظهاری ناسازگار با پیش‌انگاشت‌های محاوره برخی از آن‌ها را تغییر دهد. از آن‌جا که بنا بر این نظریه، کارکرد اظهار انتقال باورهای گوینده، به دیگر اطراف محاوره است، ایگن این نظریه را مدل انتقال باور (belief transfer model) نامیده است (Egan, 2007: 11).

ایگن با بهره‌گیری از نظریه استالنیکر در باب اظهار، تلاش می‌کند تعارض در سخن هنگام اختلاف نظر را تبیین کند. برای افزوده شدن یک پیش‌انگاشت به پیش‌انگاشت‌های محاوره، باید اطراف محاوره به قصد موافقت با گوینده گفته او را بپذیرند. به ادعای ایگن، در اظهار جملات عینی تمایز نهادن میان شرایط پذیرش و تولید اهمیتی ندارد، ولی در اظهار جملات سوپژکتیو، محتوای اظهار باید در وهله نخست شرایط پذیرش را تعیین کند. در چنین اظهارهایی شرایط پذیرش دیکته شده توسط شرایط تولید این خواهد بود که اطراف محاوره جهت موافقت با گوینده محتوای اظهار او را در مورد خودش باور کنند. ولی به عقیده ایگن محتوای برخی اظهارات سوپژکتیو، ایجاب می‌کند شرایط پذیرش این باشد که شنوندگان آن چه گوینده در مورد خودش اظهار کرده است را در مورد خودش باور کنند، یعنی همان ویژگی‌ای را که گوینده به خود اسناد داده است به خودشان اسناد دهند. در چنین مواردی، محتوای منتقل شده همان محتوای باور گوینده است. از آن‌جایی که تمامی اطراف محاوره در جهات مرتبط یکسان نیستند، بعید نیست که برخی از آن‌ها با وجود صادق دانستن گوینده نتوانند این محتوا را به خود اسناد دهند. در این موارد، آن‌ها مجاز به رد آن هستند. آن‌چه گفته شد به ایگن کمک می‌کند توجیهی برای تعارض ارائه کند. هنگامی که دو نفر اختلاف نظر دارند، هر یک تلاش می‌کند پیش‌انگاشتی را به پیش‌انگاشت‌های محاوره بیفزاید، که افزودن هر دوی آن‌ها ممکن نیست. تعارض در ساحت سخن به این نحو توجیه می‌شود. آن‌چه بیشتر برای ایگن مشکل‌زا است، تعارض در ساحت فکر است. صرف این‌که دو فرد دو ویژگی متقابل را به خود اسناد دهند، تعارضی در فکرشان ایجاد نمی‌کند.

ایگن سه راهبرد را برای پاسخ پیشنهاد می‌کند. اولین راهبرد این است که نسبی‌انگار تعارض را در اظهار کافی بداند. اگرچه این تعارض حدّ اقلی است، ولی شاید بتوان پذیرفت که همین مقدار تعارض برای اختلاف نظر کافی است.

راهبرد دوم محدود ساختن دامنه موارد تعارض است. کسانی هستند که دارای این پیش‌فرض‌اند که با فرد مقابل در زمینه مورد اختلاف دارای مشابهت‌اند یا باید باشند. در چنین مواردی، اسناد ویژگی‌های متقابل به همراه پیش‌انگاشت مشابهت در جنبه مرتبط، شرط تعارض را برآورده می‌سازد. اگر در محاوره این پیش‌انگاشت حاکم باشد که اطراف در جهت استعداد خواست‌ها مشابه‌اند، یک طرف اختلاف نمی‌تواند ویژگی "مستعد خواست خواست راستگویی" را به خود اسناد دهد و بپذیرد که دیگری که با او مشابه است "غیرمستعد خواست خواست راستگویی" را به درستی به خودش اسناد دهد، چرا که نتیجه این خواهد بود که به سبب مشابهت، ویژگی دوم قابل اسناد به خود نیز هست.

آخرین راهبرد، تعارض در رویکرد یا برنامه را جایگزین تعارض در فکر می‌کند. این راهبردی است که عموماً ناشناختی انگاران به کار گرفته‌اند. از آن‌جا که بنابر نظر آنان احکام اخلاقی باوری را بیان نمی‌کنند، برایشان تبیین تعارض در فکر ناممکن خواهد بود. از این رو، مجبورند برای تبیین اختلاف، تعارض را به نحوی به عمل یا تیات بازگردانند. نسبی‌انگار هم می‌تواند ادعا کند که دو فرد دارای خواست‌های متقابل، رویکردهای متعارضی هم دارند، و این تعارض برای تبیین اختلاف نظر کافی است.

به این ترتیب، به زعم ایگن، نظریه نسبی‌انگاران او می‌تواند برای تمامی نقاط ضعف زمینه‌گرایی پاسخی داشته باشد. پیش از نقد و بررسی نظریه ایگن، نگاهی به نسبت نظریه او با نظریه نسبی‌انگاران مک‌فارلین می‌افکنیم. این امر می‌تواند جایگاه نظریه ایگن در میان نظریات نسبی‌انگاران را روشن کند، و برخی لوازم آن را آشکار سازد.

## ۶. نسبی‌انگاری درباره خود و نسبی‌انگاری صدق

سنجش نسبت نسبی‌انگاری جدید مک‌فارلین و نسبی‌انگاری درباره خود، به ایضاح بیشتر این نظریه کمک می‌کند. یک سؤال مهم در باب این نسبت این است که آیا نظریه ایگن زمینه‌گرایی غیراندیسی به شمار می‌آید، یا باید آن را مانند نظریه مک‌فارلین نسبی‌انگاری صدق به شمار آوریم. ایگن در بازسازی نظریه اظهار استالنیگر شنونده (Egan, 2012: 573) یا ارزیاب را به جای اطراف محاوره می‌نشاند (Egan & Kindermann, 2019b: 520)، تا بتواند به مشکلات استراق سمع پاسخ گوید. شنوندگان در صورتی که نتوانند محتوای اظهار گوینده را به خود اسناد دهند، آن را رد خواهند کرد. این به این معنا است که همان اظهار گوینده برای آن‌ها کاذب است. کذب این اظهار بر این اساس مشخص می‌شود که ارزیاب محتوای اظهار گوینده را بر شرایط ارزشیابی‌ای عرضه کند که توسط

زمینه خود او معین شده است. این شرایط عبارت‌اند از زمان، جهان، و شخص ارزیاب. به این ترتیب، در نظریه ایگن نیز صدق و کذب یک اظهار بنابر زمینه ارزیاب متغیر است. به همین جهت است که او خود را در کنار مک‌فارلین در زمره نسبی‌انگاران (در برابر زمینه‌گرایان غیراندیسی) قرار می‌دهد (← Egan & Beddor, 2018; Egan, 2011: 221)؛<sup>۹</sup> البته جهان و زمان شرایط ارزشیابی نزد مک‌فارلین توسط زمینه اظهار معین می‌شود و نزد ایگن توسط زمینه ارزیابی. عنصر سوم شرایط ارزشیابی نزد ایگن فردی است مرکز جهان ممکن است، و نزد مک‌فارلین چیزی از قبیل اطلاعات یا استانداردها، که در هر دو نظریه توسط زمینه ارزیاب تعیین می‌شود. به نزد مک‌فارلین، عملگرهای زمانی و وجهی تغییری در این عنصر سوم ایجاد نمی‌کنند، ولی نزد ایگن این عملگرها بر روی مرکز نیز اثر می‌گذارند. با ورود عملگرهای زمانی یا وجهی شاهد تفاوت‌هایی در صدق و کذب قضایا بنابر بر دو نظریه خواهیم بود که بر ترجیح یکی بر دیگری تأثیرگذارند. و نهایتاً، شاید مهم‌ترین تفاوت این دو نظریه در استفاده ایگن از گرایش‌های درباره خود نهفته باشد. نظریه مک‌فارلین نظریه‌ای معناشناختی است که نسبت به نظریات فلسفه ذهن و مابعدالطبیعه خنثی است، ولی نظریه ایگن مستلزم پذیرش نظریه لوپس در باب محتوا است که تعهداتی فلسفی برای او ایجاد می‌کند.<sup>۱۰</sup>

#### ۷. نقد نسبی‌انگاری درباره خود

ابتدا به مقدمه‌ای پردازیم. بر اساس نظریه انتقال باور، هنگام ارتباط محتوای باور گوینده به شنونده منتقل می‌شود. ترکیب دیدگاه لوپس در باب محتوای باور با نظریه انتقال باور می‌تواند به تعبیر ایگن، پیش‌بینی‌های مصیبت‌باری داشته باشد (Egan, 2007, 11). مشکل دقیقاً در همان جایی رخ می‌نماید که مبدأ استدلال لوپس برای پذیرش نظریه گرایش‌های درباره خود است: اندیسی‌های ذاتی. بنابر نظریه انتقال باور محتوایی که با اظهار به شنوندگان منتقل می‌شود همان محتوای باور گوینده است، و غرض از محاوره نیز این است که شنوندگان همان ویژگی‌ای را که گوینده به خود اسناد داده است به خود اسناد دهند. این نظریه در باورهای عینی و باورهای سوژکتیو مورد نظر ایگن مشکلی ایجاد نمی‌کند، ولی در احکام مشتمل بر اندیسی‌های ذاتی مشکل‌زا است. بنابر نظریه انتقال باور، اگر فردی ویژگی‌هایی چون «شاد» را به خود اسناد دهد، انتظار از شنونده این است که او هم همان ویژگی را به خودش اسناد دهد. ولی این اسناد در بیشتر موارد اشتباه است. راه‌حل ایگن این

۹. در چکیده‌ای که ایگن و کیندرمن در نسخه پیش از چاپ مقاله خود آورده اند چنین آمده است: «نسبی‌انگاری درباره خود [...] این دیدگاه است که مدعیات مربوط به آنچه خوش مزه است، و آنچه از حیث معرفتی ممکن است، می‌تواند در نسبت با ارزیاب‌های مختلف ارزش‌های صدق مختلف بگیرند، چرا که این مدعیات محتواهای درباره خودی ابراز می‌کنند که می‌تواند در یک جهان بر یک ارزیاب صدق کند و برای دیگران کاذب باشد» (Egan & Kindermann, 2019a: 1).

۱۰. بحث از نسبت این دو نظریه را می‌توان در این منابع دنبال کرد: (Kindermann, 2012; Egan, 2016 & 2021; MacFarlane, 2016; Cappelen & Huvenes, 2018; Egan & Kindermann, 2019b).

است که در چنین باورهایی، همان محتوای باور گوینده نیست که منتقل می‌شود، بلکه شنونده محتوایی عینی را به خود اسناد می‌دهد، که محتوای آن عضویت در جهانی است که در آن گوینده مسنداً الیه ویژگی‌ای قرار می‌گیرد که به خود اسناد داده بود. هنگامی که علی اظهار می‌کند که «من شادم»، محتوای منتقل شده به جای «شاد»، این ویژگی است: «عضو جهانی که در آن علی شاد است». شنونده این ویژگی را به خود اسناد می‌دهد، و به پیش‌انگاشت‌های محاوره می‌افزاید. اینگن معیاری برای تمییز مواردی که در آن‌ها می‌توان نظریه انتقال باور را پذیرفت ارائه می‌کند:

آزمون اظهارپذیری (The assertibility test): «فرض کنید گزاره  $p$  محتوای اظهارهای جمله  $S$  در زمینه  $C$  باشد. در این حال این جمله در  $C$  اظهارپذیر نیست مگر آن‌که  $C$  زمینه‌ای باشد که در آن پیش‌انگاشت مشابهتی در نسبت با  $p$  برقرار باشد» (Ibid: 20).

مقصود از برقراری پیش‌انگاشت مشابهت (presupposition of similarity) در نسبت با یک گزاره در یک مجموعه زمینه به طور خلاصه این است که یا  $p$  برای همه اطراف محاوره صادق باشد و یا برای هیچ‌یک صادق نباشد (← Ibid: 18).

از آن‌جا که در غالب محاورات حاوی اندیسی‌های ذاتی، پیش‌انگاشت مشابهت برقرار نیست، نظریه انتقال باور از آزمون اظهارپذیری سرفراز بیرون نمی‌آید، و پذیرفتنی نیست. ولی در محاوراتی که در باب اموری چون سلیقه و ارزش‌ها صورت می‌گیرند، چنین نظریه‌ای غالباً از آزمون اظهارپذیری سربلند بیرون می‌آید، و لذا می‌توان پذیرفت که محتوای انتقالی همان ویژگی‌ای است که گوینده به خود اسناد داده است. هنگام بحث از سلیقه غذایی عموماً پیش‌انگاشت اطراف محاوره این است که همگی در جنبه‌های مربوط مشابه‌اند، و لذا یک چیز یا در نظر همه آنان خوش مزه است، و یا در نظر همه آنان بدمزه. نکته کلیدی این است که در تمامی موارد استعمال جملاتی که غالباً از آزمون اظهارپذیری سربلند بیرون می‌آیند، شرایط پذیرش این است که اطراف محاوره خود را با محتوای باور گوینده به‌روز کنند. پس از ذکر این مقدمه به نقدها می‌پردازیم:

یکی از چالش‌های اساسی نظریه لویس، تبیین چیستی اسناد-به-خود است. در اسناد گزاره‌ای معمولی به یک شیء اسناد داده می‌شود، و این اسناد درون محتوای باور است، در حالی که در اسناد-به-خود، معمول به خود باورمند اسناد داده می‌شود. در جملاتی که در آن‌ها معمولی بر «من» حمل می‌شود این نوع اسناد بی‌مشکل به نظر می‌رسد. ولی کافی است که جملات را قدری پیچیده کنیم تا مشکلات خود را بنمایانند. مثالی از هولتون را در نظر بگیریم: «من دوستانم را برای ارزیابی خودم انتخاب کردم». در مثال‌هایی از این دست روشن نیست که چه ویژگی‌ای باید به خود اسناد داده شوند. در این مثال، علاوه بر دو بار استعمال «من»، از «ما» نیز برای ارجاع استفاده شده است. در عین حال، در این مورد و موارد مشابه بسیاری باید ویژگی‌های جدید و غریبی معرفی شوند. از آن‌جا که از نظر لویس اسناد-به-خود پایه است، قاعدتاً چنین ویژگی‌هایی را باید نقطه آغاز ادراک خود بدانیم، و ویژگی‌های آشنای دیگر را مشتق از آن‌ها بدانیم. این ادعا که گزاره‌هایی که به آسانی



می‌فهمیم در واقع چینی‌ها بسیار متفاوت و گاه پیچیده دارند، اگرچه ناممکن نیست، ولی بسیار دور از ذهن است (Holton, 2015: 408).

این مشکلات در تحلیل‌های ایگن نیز خود را نشان می‌دهد. کافی است که موضوع اوصافی چون «زیبا» حاوی ضمیر اول‌شخص باشد. در این صورت تحلیل مواردی مانند «نقاشی دوستم زیبا است»، یا «دست‌پخت پدرم از دست‌پخت دوستانمان خوشمزه‌تر است» دشوار خواهد بود، و به نظر می‌رسد که ترجیح یک ویژگی برای اسناد-به-خود بلامرجح خواهد بود. موارد دیگری که می‌تواند مشکل را نشان دهد مثال‌هایی از این دست‌اند: «هر داستان مفرحی زیبا است»، یا «اگر نقاشی‌های پیکاسو زیبا باشند، دروغ‌گویی هم خوب است». در این مثال‌ها دو ویژگی نسبی وجود دارد، و مشخص نیست که ما کدام ویژگی را به خود اسناد می‌دهیم. آنچه گفته شد اثبات نمی‌کند که نظریه استعدادی نسبی‌انگاران ایگن نادرست است، ولی دلالت بر آن دارد که اگر نتوان نشان داد که مزایای مهمی بر نظریه‌های رقیب دارد، نسبت به آن‌ها مرجوح است.

حال باید دید که آیا نظریه ایگن از پس اشکالاتی که خود او بر زمینه‌گرایی مطرح کرد بر می‌آید. نخستین مشکل، عرضی بودن وصف ارزیابانه بود. راولل ایگن حذف واژه اندیسی از جمله بود؛ هیچ‌کس نمی‌تواند محتوای «راستگویی خوب است» را به گونه‌ای بیان کند که ارزیابانه نباشد، چرا که محتوای این حکم همواره «مستعد خواستِ خواستِ راستگویی» است. همه تنها در صورتی می‌توانند این تعبیر را درست به کار ببرند که دست‌کم بالقوه دارای انگیزش برای راستگویی باشد. حسین هنگام اظهار نظر در مورد علی، ویژگی‌ای را به خود اسناد می‌دهد که محتوایی متفاوت با محتوای اظهار علی دارد: «عضو جهانی که در آن علی مستعد خواستِ خواستِ راستگویی است». ولی پاسخ ایگن وافی به مقصود نیست. همان‌گونه که در باور حسین شاهد هستیم، ویژگی «مستعد خواستِ خواستِ راستگویی» می‌تواند درون باور او به علی اسناد داده شود. این ویژگی واحد هنگامی که علی آن را به خود اسناد می‌دهد، و هنگامی که حسین آن را به علی اسناد می‌دهد، به دو نوع اسناد داده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که آنچه باور علی را با انگیزش پیوند می‌دهد، صرف محتوای استعدادی نیست، بلکه امری خارج از آن است: اسناد-به-خود. ممکن است ایگن پاسخ دهد که هنگامی که فرد ویژگی استعدادی را اسناد-به-خود می‌دهد محتوای باور او جهان‌های متمرکز و وابسته به منظر است، در حالی که هنگام اسناد گزاره‌ای محتوای باور او جهان‌های ممکن عینی است. ولی او برای چنین ادعایی باید بهای گزافی بپردازد: او باید بپذیرد که «مستعد خواستِ خواستِ راستگویی» هنگام اسناد-به-خود یک ویژگی و هنگام اسناد به علی ویژگی دیگری است. به این ترتیب، اشکال عرضی بودن وصف ارزیابانه به نظریه خود ایگن هم راه پیدا می‌کند.

بالتالی، دو اشکال دیگر او بر زمینه‌گرایی نیز بر نظریه او وارد خواهند بود.

اشکال شناختی‌انگاران بر زمینه‌گرایی بیان می‌کرد که بنابر این نظریه احکام ارزشی دسته متمایزی از احکام شناختی و صدق‌پذیر را تشکیل نمی‌دهند، چرا که ارزیابانه بودن آن‌ها وابسته به

اموری غیرشناختی در باورمند است. ولی همین اشکال به ایگن هم وارد است. دیدیم که بنابر نظریه او خود ویژگی محتوایی ارزیابانه ندارد، بلکه اسناد-به-خود است که آن را ارزیابانه می‌کند، و مصحح این نوع اسناد این است که فرد در گروه خاصی عضو باشد. بنابر این باز هم محتوای باور به خودی خود ارزیابانه نیست، و ویژگی‌های خاصی وجود ندارند که ارزیابانه باشند.

شاید ایگن بتواند ادعا کند که ویژگی‌های ارزشی گروه خاصی از ویژگی‌ها هستند: ویژگی‌هایی که به شرطی که به طور صحیحی اسناد به خود داده شوند، ارزیابانه هستند. ولی زمینه‌گرا نیز می‌تواند به نحو مشابهی پاسخ دهد که گروه خاصی از احکام شناختی وجود دارند که هنگامی که به درستی در حالت باور اول شخص باور شوند، ارزیابانه‌اند.

اشکال درونی‌انگارانه وضعیت مشابهی دارد. انکار زمینه‌گرایی، و به تبع آن درونی‌انگاری حالت باور، درونی‌انگاری محتوا را برای نظریه ایگن به ارمغان نمی‌آورد. مستشکل می‌تواند درونی‌انگاری را به درونی‌انگاری محتوا و درونی‌انگاری درباره خود تقسیم کند. باز هم درونی‌انگار به دنبال درونی‌انگاری نوع دوم نیست. با توجه به این نکات، نظریه ایگن نیز در معرض همان اشکالات سه‌گانه است.

اشکال دیگر ایگن اشکال اختلاف موضوع، و به تبع آن، اختلاف نظر بود. او دو شرط لازم برای اختلاف نظر بر می‌شمرد: ناسازگاری و تعارض. ناسازگاری می‌تواند در گزاره‌های جهان ممکن تصور ما از اختلاف را بازتاب دهد، ولی در گزاره‌های جهان متمرکزی وابسته به شخص چنین نیست. فرض کنیم علی باور دارد که خودش چاق است و حسین باور دارد که خودش لاغر است. روشن است هیچ‌یک نمی‌توانند به نحو معقولی هم‌زمان هر دو را به خود اسناد دهند؛ پس ملاک ناسازگاری برقرار است. ولی علی و حسین در چنین مواردی اختلاف نظر ندارند. خود ایگن متوجه این نکته هست، و به همین جهت است که شرط تعارض را برای اختلاف نظر می‌افزاید (2012: 572)؛ البته ایگن می‌تواند راه حلی را پیشنهاد کند. اگر او ناسازگاری را مشروط به پیش‌انگاشت مشابهت کند، ناسازگاری تأمین می‌شود. به این ترتیب ایگن می‌تواند ادعا کند در مواردی مانند سلیقه و ارزش که به ادعای او پیش‌انگاشت مشابهت غالباً برقرار است، ناسازگاری تأمین‌کننده اختلاف نظر است. ولی به نظر می‌رسد که با پیش گرفتن راه حلی که به آن اشاره شد، مشکل ایگن این خواهد بود که زمینه‌گرا نیز می‌تواند پاسخ مشابهی به اشکال بدهد و اختلاف نظر را تبیین کند. به این ترتیب یا ایگن باید بپذیرد که او نیز همانند زمینه‌گرایان نمی‌تواند در گزاره‌های جهان متمرکزی وابسته به شخص ناسازگاری را تبیین کند، یا باید راه حلی ارائه کند که اگر چه او را از مشکل نجات می‌دهد، ولی برای زمینه‌گرا هم راه خلاصی فراهم می‌کند، که مزیت نظریه او بر زمینه‌گرایی را زیر سؤال می‌برد.

دیدیم که ایگن در دو سطح به تعارض می‌پردازد: تعارض زبانی و تعارض فکری. تلاش او این است که تعارض در ساحت زبان را با پذیرش نظریه استالنیکی ارتباط حل کند. هنگامی که دو فرد تلاش کنند پیش‌انگاشت‌های غیرقابل جمعی به محاوره بیفزایند، تعارض پیش می‌آید. ولی چنان‌که

مک‌فارلین هم اشاره می‌کند، این معنای تعارض بسیار ضعیف است. آن‌چه در پیش‌انگاشت‌ها کافی است پذیرش یک گزاره است. اگر به جای اظهار یک گزاره، دو فرد فرض دو گزاره متناقض را از اطراف محاوره بخواهند، باز هم تلاش در افزودن پیش‌انگاشت‌های غیرقابل‌جمعی به زمینه محاوره می‌کنند، ولی کسی نخواهد گفت که آن دو اختلاف نظر دارند (MacFarlane, 2016). این امر خصوصاً زمانی برای ایگن مشکل‌آفرین است که تعارض در ساحت زبان را برای اختلاف نظر کافی بداند. مشکلات دیگری نیز گریبانگیر پیشنهاد ایگن است. دیدیم که بنابر نظر ایگن در انواعی از جملات که غالباً از آزمون اظهارپذیری سربلند بیرون می‌آیند شرایط پذیرش اسناد محتوای باور گوینده به خود است، و همین امر زمینه‌ساز تعارض می‌شود. از سوی دیگر، گفته شد که یکی از انگیزه‌های مهم روی آوردن به نسبی‌انگاری اختلاف نظر بی‌خطا است. اگر هنگام محاوره پیش‌انگاشت مشابهت صادق باشد، به ناچار یکی از دو سوی محاوره خطاکار است. به این ترتیب، در مواردی که اطراف محاوره دارای پیش‌انگاشت مشابهت باشند، و این پیش‌انگاشت صادق باشد، می‌توان سخن از اختلاف نظر گفت، ولی این اختلاف نظر بی‌خطا نیست. ممکن است که اطراف محاوره دارای پیش‌انگاشت مشابهت باشند، ولی این پیش‌انگاشت صادق نباشد. در این صورت سخن از بی‌خطا بودن اختلاف نظر ممکن است، ولی در چنین مواردی خود آن‌ها نمی‌توانند ادعای بی‌خطا بودن اختلاف را بپذیرند. علاوه بر این، پیش‌انگاشت آن‌ها کاذب است. با توجه به ابتدای حکم مورد اختلاف بر پیش‌انگاشتی کاذب، بنابر برخی نظریات، حکم دو طرف نیز کاذب یا فاقد ارزش صدق است. در موارد دیگری از اختلاف نظر نه تنها پیش‌انگاشت مشابهت وجود ندارد، بلکه پیش‌انگاشتی مبنی بر اختلاف وجود دارد. اختلاف نظر بی‌خطا عموماً در چنین حالاتی رخ می‌دهد. هنر نظریه انتقال ایگن این است که بیان می‌کند که از آن‌جا که در غالب موارد استعمال چنین جملاتی پیش‌انگاشت مشابهت برقرار است، در مواردی که این پیش‌انگاشت وجود ندارد، باز هم شرایط پذیرش اسناد محتوای باور گوینده به خود است. با این حال، به نظر می‌رسد که پذیرش نظریه انتقال ایگن با توجه به همین موارد دشوار است. این ادعا غریب است که شرط پذیرش برای کسی که باور دارد که از حیث اسناد صدق وضعیتی متفاوت با گوینده دارد باز هم این باشد که ویژگی‌ای که گوینده به خود اسناد داده است، به خودش اسناد دهد. به نظر می‌رسد که هنگامی که پیش‌انگاشت مشابهت در کار نیست، بلکه پیش‌انگاشت تفاوت مورد توافق است، به عکس ادعای ایگن آن‌چه منتقل می‌شود، مانند اندیسی‌های ذاتی، محتوایی عینی است، و نه محتوایی وابسته به منظر. اگر چنین باشد، اگرچه بی‌خطا بودن حکم دو فرد حفظ می‌شود، ولی تعارض به معنای مورد نظر ایگن، و بالتالی شرط لازم اختلاف نظر تأمین نمی‌شود. یک راه حل این است که اختلاف نظر محدود به مواردی شود که در آن‌ها اطراف محاوره دارای پیش‌انگاشت مشابهت اند. این ترفند تعارض را تأمین می‌کند، ولی مشکل دیگری برای ایگن ایجاد می‌کند: باز هم زمینه‌گرا می‌تواند پاسخی مشابه به

مشکل اختلاف نظر دهد و تعارض را توجیه کند. به این ترتیب، ایگن نمی‌تواند در این جهت نیز مزیتی برای نظریه خود برشمارد.

ایگن سه راه حل برای تعارض در ذهن و فکر ارائه می‌کند. راه حل نخست این بود که تعارض در اظهار برای تعارض در فکر کافی است. با توجه نکات فوق روشن است که این راه حل قابل قبول نیست. راه حل دوم ایگن این بود که در کنار ناسازگاری در فکر، دو فرد باور به مشابهت در جهات مربوط داشته باشند. با پذیرش این راه حل، اختلاف نظر به مواردی محدود می‌شود که دو فرد چنین باوری دارند. مشکل این راه حل همان است که در بالا به آن اشاره شد. این پیشنهاد اگرچه اختلاف نظر را تبیین می‌کند، ولی اختلاف نظر بی‌خطا را از دایره اختلاف نظر خارج می‌کند. و باز هم زمینه‌گرا با توضیحات فوق می‌تواند با افزودن باور به مشابهت به شروط تعارض فکری، ادعا کند که مشکل اختلاف نظر را حل کرده است. راه حل سوم ایگن برای مشکل تعارض در فکر، روی آوردن به تعارض در گرایش‌ها یا برنامه‌ها (به اقتضای برخی ابرازی‌انگاران) است. این راه‌حل چندان جالب به نظر نمی‌رسد. آنچه نسبی‌انگاری در یک حوزه را از نظریات غیرشناختی متمایز می‌سازد، شناختی بودن و صدق‌پذیر بودن محتوای احکام آن حوزه است. اگر، چنان‌که خود ایگن اظهار می‌کند، بپذیریم جدابیت نظریات شناختی در آن است که موضوع واحدی برای کسانی که در یک حوزه اظهار نظر می‌کنند و توافق یا اختلاف دارند فراهم می‌کند، بعید است تمایلی به این داشته باشیم اختلاف نظر را صرفاً به اموری غیر شناختی مانند برنامه‌ها و رویکردها بازگردانیم. و نهایتاً، زمینه‌گرا نیز می‌تواند همین پاسخ را برای حل مشکل اختلاف نظر ارائه کند.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که تمامی استدلال‌های ایگن بر مزایای نظریه نسبی‌انگاران و بر زمینه‌گرایی ناتمام‌اند. نظریه او دارای مشکلاتی مشابه یا یکسان با زمینه‌گرایی است، و راه‌حل‌های او برای این مشکلات را زمینه‌گرا نیز می‌تواند ارائه کند.

نظریه نسبی‌انگاران مک‌فارلین به هیچ‌یک از این مشکلات دچار نیست، زیرا بنابر نظر او محتوای احکام در تمامی اظهارهای آن‌ها واحد و جهان‌ممکنی است. البته شاید تبیین درونی‌انگاری برای کسی که چارچوب او را می‌پذیرد دشوارتر باشد، ولی اگر کسی بتواند ترکیب خوبی از نظریه مک‌فارلین و نظریه‌ای درونی‌انگاران ارائه دهد، گرفتار مشکلاتی نخواهد شد که تا این جا به آن‌ها اشاره شد. از سوی دیگر، یکی از اشکالاتی که گاه بر نظریه مک‌فارلین مطرح شده است، انحراف او از نظریه متداول معناشناسی، افزودن زمینه ارزیاب، و به تبع آن، افزودن عنصر سومی به شرایط ارزیابی است. اگر این اشکال بر مک‌فارلین وارد باشد، نظریه ایگن نیز که در این جنبه همانند نظریه مک‌فارلین است، دچار همان اشکال خواهد بود. در این جا از پرداختن به دو اشکالی که نسبی‌انگاران

و زمینه‌گرایان غیراندیسی بر زمینه‌گرایی اندیسی وارد کرده‌اند، یعنی رد و بازپسگیری صرف نظر می‌کنیم.<sup>۱۱</sup>

#### ۸. نتیجه

با توجه به آن‌چه گفته شد، به نظر می‌رسد که نظریه‌ی نسبی‌انگاران ایگن در باب ارزش‌ها که بنا بود به شکل مشروط و با فرض شناختی‌انگاری، درونی‌انگاری، و طبیعی‌انگاری بهترین نظریه باشد، این توقعات را برآورده نمی‌سازد. این نظریه الزاماتی نیز در فلسفه ذهن دارد. دیدیم که پذیرش نظریه‌ی لویس در مورد محتوای باور با دشواری‌هایی روبرو است. پذیرش نظریه‌ی لویس صرفاً برای ارائه‌ی نظریه‌ی نسبی‌انگاران باری سنگین بر نظریه‌ی ایگن می‌افزاید. به نظر می‌رسد چنین نظریه‌ی ای‌تنها برای کسانی می‌تواند پذیرفتنی‌تر باشد که پیشاپیش به دلایلی متفاوت نظریه‌ی لویس در باب محتوای باور را پذیرفته باشند. پاسخ ایگن به اشکالاتی که بر زمینه‌گرایی در باب ارزش مطرح کرده است، نه تنها رضایت‌بخش نیست، بلکه حتی به فرض تمام بودن، می‌تواند برای زمینه‌گرا نیز راه حلی فراهم کند. به نظر می‌رسد، با توجه به آن‌چه گفته شد، اگر در حوزه ارزش نسبی‌انگاری به معنای عام مقبول باشد، و در عین حال، دلایل خوبی بر ردّ زمینه‌گرایی اندیسی وجود داشته باشد، در صورت وجود استدلال‌هایی قابل پذیرش برای افزودن زمینه‌ارزیاب نظریه‌ی نسبی‌انگاران مک‌فارلین، و در غیر این صورت نظریات زمینه‌گرایانه غیراندیسی بر نظریه‌ی ایگن ترجیح دارند.

#### منابع

- Cappelen, Herman & Huvenes, Torfinn Thomesen (2018), "Relative Truth", in Michael Glanzberg (Ed.), *The Oxford Handbook of Truth*, Oxford, Oxford University Press, 517-542.
- Dreier, James (1990), "Internalism and Speaker Relativism", *Ethics*, 101 (1), 6-26. doi:10.1086/293257.
- Egan, Andy (2007), "Epistemic Modals, Relativism and Assertion", *Philosophical Studies*, 133, 1-22. doi:10.1007/s11098-006-9003-x.
- (2010), "Disputing About Taste", In Richard Feldman, & Ted A. Warfield (Eds.), *Disagreement*, Oxford, Oxford University, 247-286.
- (2011), "Relativism about Epistemic Modals", in Steven D. Hales (Ed.), *A Companion to Relativism*, Oxford, Wiley-Blackwell, 219-241.
- (2012), "Relativist Dispositional Theories of Value", *The Southern Journal of Philosophy*, 50 (4), 557-582.
- (2014), "There's Something Funny About Comedy: A Case Study in Faultless Disagreement", *Erkenntnis*, 79 (1), 73-100.
- (2016), "Comments on John MacFarlane, Assessment Sensitivity", Retrieved from Andy Egan:

۱۱. ایگن در بحث خود از ارزش به این موارد نپرداخته است، ولی خصوصاً در استدلال بر نسبی‌انگاری درباره‌ی خود در موجهات معرفتی بارها به موارد استراق سمع پرداخته است.

- <https://static1.squarespace.com/static/5bbb78d577889768f32c38f5/t/5c9fad7f24a6942251d14166/1553968511737/2019-03-30-MacFarlane+APA+comments-notes+for+self-edited.pdf>
- (2021, February 5), “What Kind of Relativism is Right for You?”, Retrieved from Andy Egan: <https://static1.squarespace.com/static/5bbb78d577889768f32c38f5/t/5ca3b9e1eef1a1c4a3b374b8/1554233825478/2019-03-14-syllabus-metaphysics-subjectivity.pdf>
- & Beddor, Bob (2018), “Might Do Better: Flexible relativism and the QUD”, *Semantics and Pragmatics*, 11(7), Retrieved from <https://doi.org/10.3765/sp.11.7>
- & Kindermann, Dirk (2019a), “De Se Relativism”, Retrieved from Andy Egan: <https://www.andyegan.net/s/De-Se-Relativism-Egan-Kindermann-Routledge-Google-Docs.pdf>
- (2019b), “De Se Relativism”, in Martin Kusch (Ed.), *The Routledge Handbook of Philosophy of Relativism*, New York and London, Routledge, 517-527.
- Harman, Gilbert (1975), “Moral Relativism Defended”, *Philosophical Review*, 84(1), 3-22. doi:10.2307/2184078.
- (1978), “What Is Moral Relativism?”, in Alvin I. Goldman, & Jaegwon Kim (Eds.), *Values and Morals*, Dordrecht, D. Reidel Publishing Company, 143-161. doi:10.1007/978-94-015-7634-5\_9.
- & Judith Jarvis Thomson (1996), *Relativism and Moral Objectivity*, Cambridge, MIT Press, 1996.
- Holton, Richard (2015), “Primitive Self-Ascription: Lewis on the De Se”, in Barry Loewer, & Jonathan Schaffer (Eds.), *A Companion to David Lewis*, Chichester, Wiley Blackwell, 399-410.
- Kindermann, Dirk (2012), *Perspective in Context: Relative Truth, Knowledge, and the First Person*, PhD Thesis, Patrick Greenough, University of St. Andrews.
- Kölbel, Max (2022), “Objectivity and Perspectival Content”, *Erkenntnis*, 87, 137-159. doi:10.1007/s10670-019-00188-1.
- Lewis, David (1979), “Attitudes De Dicto and De Se”, *The Philosophical Review*, 88(4), 513-543.
- (1989), “Dispositional Theories of Value”, *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volume*, 63, 113-137.
- MacFarlane, John (2014), *Assessment Sensitivity: Relative Truth and Its Applications*, Oxford, Clarendon.
- (2016), “Replies to Egan, Schroeder, and Harman”, Retrieved from [johnmacfarlane.net](https://johnmacfarlane.net): <https://johnmacfarlane.net/replies-to-critics-apa-2016.pdf>
- Perry, John (1977), “Frege on Demonstratives”, *Philosophical Review*, 86, 474-497.
- (1979), “The Problem of the Essential Indexical”, *Noûs*, 31(1), 3-21.
- Shafer-Landau, Russ (2003), *Moral Realism: A Defence*, Oxford, Oxford University Press.